

مذاکرات صلح با طالبان، آیا وزیرستان دیگری در راه است؟

منتشر شده در انترناسیونال شماره ۶۱۹

سیامک بهاری

دومین دور علنی آنچه که مذاکرات صلح با طالبان خوانده میشود در همین هفته جاری قرار بود در پاکستان ادامه پیدا کند، اما با اعلام مرگ ملا عمر تا اطلاع ثانوی به تاخیر افتاده است.

صلح و آرامش، برای مردم مصیبت دیده افغانستان که نزدیک به چهار دهه است که از هر طرف آماج حمله است، یک آرزوی دیرینه است. میلیونها مردم افغانستان در طی این دوران سیاه از هستی ساقط شده اند. شیرازه جامعه بارها بکلی از هم گسسته است. هر بار نیرویی ارتجاعی با کنار زدن رقبای خود بلای جان مردم گردیده است. در این پروسه دردناک، حکومت "وحدت ملی" همان راهی را می‌رود که اسلاف او رفته اند.

در این میانه، مردم افغانستان هیچگاه نماینده ای در هیچکدام از حکومت‌های جنگ افروز نداشته اند. پروسه صلح با طالبان نیز بر همین منوال است. صلح و تقسیم قدرت با یکی از هارترین، مرتجع ترین، زن ستیزترین جریان اسلامی تروریستی، که جز جنایت علیه بشریت آثاری از او دیده نمیشود. برای مردم افغانستان هیچ معنایی جز تشدید وضعیت فلاکت بار کنونی ندارند. هیچکدام از طرفین مذاکره حتی یک لحظه مردم ستمدیده و حقوق پایمال شده آنان را نمایندگی نکرده و نخواهند کرد.

تلاش حکومت افغانستان برای کنار آمدن با طالبان، تحت عنوان خاتمه دادن به جنگ داخلی موضوع جدیدی نیست. از سیاست یک بام و دو هوای حامد کرزی با طالبان، سپس دولت "وحدت ملی" غنی و عبدالله و دیگر باندهای حکومتی بر سر کنار آمدن با طالبان تا به امروز با هر فراز و نشیبی، بخشی از یک استراتژی شناخته شده در دستگاه حکومتی افغانستان، پیرو سیاستهای امریکا و متحدینش در منطقه بوده است.

نیاز سیاسی غرب برای بکارگیری قدرت مخرب طالبان، از سال ۲۰۰۴ خود را مجددا آشکار کرد. تقویت و حفاظت از طالبان بازهم در دستور کار نهادهای سیاسی و امنیتی غرب قرار گرفت و با همان زاویه روی میز رؤسای جمهور افغانستان آمد. نرمش سیاسی علیرغم تشدید فعالیت‌های تروریستی و مخرب طالبان به یک وجه شناخته شده این استراتژی بدل گردید.

وابستگی بی چون و چرای بازیگران سیاسی، مرکب از جنگ سالاران جهادی و متنفذین منطقه ای به اضافه خصلت قومی و قبیله ای که غرب برای حفظ آن بسیار کوشید و از هیچ تلاشی برای تقویت آن فروگذار نکرد، منجر به ایجاد مافیایی بسیار پیچیده، مخرب و مرموز بنام دستگاه حکومتی گردید. جدالها و تغییر توازن قوای سیاسی حاد منطقه، حفظ منافع و کسب قدرت و وابستگی های آشکار و پنهان بر سر سیاستها و منافع بین المللی، پاکستان، هندوستان و حتی چین را در کنار اهداف دراز مدت غرب به سرdestگی امریکا گرد هم آورده است.

مذاکره با طالبان، خشتی از دیوار استراتژی غرب در منطقه است که با ده ها رشته آشکار و نهان به تحولات و اوضاع سیاسی و منافع بازیگران سیاسی منطقه گره خورده است. در اینجا پاکستان، با توجه به منافع خود، رقابت دیرینه با هندوستان و هم به نیابت از منافع غرب عطف به نفوذ عمیق و ریشه داری که در تربیت، نگهداری و خط دهی به جناح هایی از طالبان دارد و نیز با حفظ منافع منطقه ای و

رقابتها و درگیریهایش، عملاً سکان دار این مذاکرات گردیده است. هژمونی دستگاه امنیتی پاکستان با امضای سند همکاری امنیتی با سازمان امنیت افغانستان برای مقابله با آنچه تروریسم در منطقه خوانده میشود، بخشی از ایجاد زمینه مساعد برای این مصالحه است. همان تروریسم، ناامنی و بی ثباتی که پاکستان خود، بانی، پرورش دهنده و سلسه جنبان آن بوده است، حالا موضوع مذاکرات است! از همین رو تردید بر پروسه وزیرستان سازی جدیدی در افغانستان، به یکی از معادلات مطرح سیاسی در سطح منطقه بدل شده است.

طرفین مذاکرات صلح کدامند؟

رکود اقتصادی وسیع، فقر، بیکاری، گرانی، ناامنی و فلاکت بی سابقه میلیونی، فساد گسترده و غیر قابل توصیف دستگاه اداری، جامعه افغانستان را فلج کرده است. مردم چشم آمیدی به دولت و بهبود اوضاع خود ندارند. در نبود یک آلترناتیو مردمی که بتواند در سطحی سراسری ایفای نقش کند، دست تعرض عوامل حکومتی، در اعمال قدرت در جامعه هر چه بیشتر باز شده است. قدرتهای محلی که مستقلاً خود نقش دولت در سایه را ایفا می کنند، به مرور مزدوران و نیروی نظامی خود را گرد می آورند. قدرت متمرکز دولتی به نوعی در حال زوال است. چند دسته گی و جنگ قدرت جناح های حکومتی برای تصاحب پستهای کلیدی با شدت بیشتری ادامه دارد.

در درون ارگ ریاست جمهوری شکافها از هر موقع دیگری عمیق تر شده است. نوعی از حاکمیت ملوک الطوائفی عملاً در همین ارگ در حال تکوین و شکل گیری است.

ژنرال دوستم، معاون اول و متحد قوی اشرف غنی، عملاً پای خود را از شرکت در مذاکرات صلح با طالبان بیرون می کشد و با تهدید و به راه انداختن نیروی نظامی ویژه خودش در منطقه فاریاب، دارد راهش را به سوی آینده ای نامعلوم کج می کند. برخی از سران دولت وحدت ملی، مانند محمد محقق، رسماً به هزاره ها تحت عنوان مبارزه با داعش، فرمان مسلح شدن و دفاع از خود میدهد. راه اندازی ارتشهای محلی براساس وابستگی های قومی، خارج از سلطه قدرت مرکزی، نشانه ای واضح و آشکار از تضعیف و تزلزل قدرت مرکزی است. تنها گذاردن مردم در حملات تروریستی طالبان بخش دیگری از سازش و یا بی مبالاتی و چشم پوشی عمدی دولتی است.

- امریکا پس از امضای توافق استراتژیک (BSA) نیاز جدی تری به امنیت و آرامش نسبی برای نیروهایش بعنوان پایگاهی درازمدت برای ماندن و ایفای نقش در معادلات جاری در آسیای میانه دارد. برای امریکا، همه طرفین مذاکره به نوعی مهم اند. رابطه طالبانی با پاکستان همانقدر مهم است که ارگ ریاست جمهوری در افغانستان بعنوان یاران سر به راه سیاست امریکا. بکارگیری نیروی فوق ارتجاعی طالبان برای امریکا در تحولات جاری منطقه نیز حایز اهمیت جدی است. اما این نیرو دیگر نمی تواند به همان شکل سابق ادامه حیات بدهد. توان و امکانات این نیرو در حال فروکش کردن است. اما اگر در قدرت دولتی سهمیم شود، عملاً امکان بقای سیاسی آن مهیا شده است.

- طالبان بعنوان نیرویی که هرگز از قدرت سیاسی در سراسر افغانستان چشم برنداشته است، با معضلات جدی برای رسیدن به اهدافش دست بگریبان است. چند دسته گی بدنبال ناکام ماندن از

بازگشت به قدرت از یکطرف و اختلاف بر سر مسایل کلیدی و تعیین کننده رهبری و استراتژیک که دیگر قابل کتمان و پنهان کردن نیست، عملا طالبان را به چند شاخه عمده تقسیم کرده است. چند دسته گی که پس از علنی شدن مرگ ملا عمر، رهبر کاریسما تیک آن دیگر قابل پوشاندن نیست، کشمکش کسب هژمونی بین محمد یعقوب پس ارشد ملا عمر از یکسو و ملاختر محمدمنصور معاون اولش و بالاخره به قدرت رسیدن محمدمنصور بعنوان رهبر جدید طالبان منجر شده است. دفتر سیاسی طالبان به رهبری طیب آغا و ملابرادر و در سوی دیگر محاذ فدایی و جبهه حقانی، بخشی دیگر از این تشتت اند. در میانه پوست اندازی بخشی از طالبان و پیوستن به داعش، تغییر رابطه با پدرخواندگی پاکستان و فشار غرب و مشخصا امریکا برای تغییر شیوه های عملیاتی طالبان، آن را زیر ضرب گرفته است.

این صورت واقعی طرفین مذاکره است. صحنه مذاکرات عملا تابعی از صحنه کشمکشهای نظامی و بند و بست های سیاسی است. بر همین زمینه است که فعالیتهای تروریستی طالبان در همه افغانستان، حتی در مناطقی که هیچگاه حوزه قدرت آن نبوده است بویژه در شمال کشور، اشغال شهرستانها و نواحی مختلف، به چالش کشیدن دستگاه امنیتی و نظامی دولتی، با هجوم سازمان یافته و مداوم، گسترده تر از قبل ادامه می یابد. از سویی طالبان درحال از دست دادن پشت جبهه سنتی خود در پاکستان است و از سویی برای ایجاد وزیرستانی جدید نیاز به سلطه طولانی بر مناطقی دارد که بتواند متصرفات خود و برقرای دولت خود ولو کوچک و محلی را مستقر کند.

آنچه در این مذاکرات پی گرفته میشود، بدون تردید نمی تواند به جنگ خاتمه بدهد. این آغازی بر یک درگیری و کشمکش همه جانبه دیگر، با چشم اندازی خونین در منطقه است. صلح با طالبان پایان جنگ نیست!

- پاکستان و نقش کلیدی اش بعنوان یکی از آتش بیاران اصلی درمنازعات منطقه، بر هیچ یک از طرفین دعوا پوشیده نیست. تحمیل پذیرش سند همکاریهای امنیتی به افغانستان بخشی از این تحکیم موقعیت و دست یافتن به هژمونی بیشتر و کشاندن طرفین برای رسیدن به توافق است. در عین حال بخشی از ضعف عمیق دستگاه حکومتی افغانستان را بر ملا می کند. تردیدی نیست که پیش از امضای این سند، آنقدر دامنه همکاری و دست اندازی پاکستان و سلطه بر ارگ ریاست جمهوری اسلامی مهیا بوده است که در ادامه به امضای چنین سندی منتهی شود. همکاریهایی که به عملیاتی شدن این سندی منجر شده است به جدالی جدی علیه مردم افغانستان بدل شده است.

پروسه صلح با طالبان، پروسه صلح برای مردم افغانستان نیست. منافع مردم در این مذاکرات نه نمایندگی شده و نه خواهد شد. صلح برای مردم، یعنی کوتاه کردن دست تروریسم، رهایی از چنگال نقشه های شوم غرب و امریکا، رهایی از شر مافیای حکومتی، خلاصی از قومی گری و نفاق ملی، بازگشت امنیت. آرامش به جامعه جز با تعیین تکلیف با جنگ سالاران و چپاولگران حکومتی، ژنرالهای جهادی و کوتاه کردن دست آنان از زندگی مردم ممکن نیست.

اگر قرار است، صلحی برقرار شود، باید مردم بتوانند در آن نقش جدی خود را ایفا کنند. این جز با به میدان آمدن خود این مردم ممکن نخواهد شد. نه امریکا، نه پاکستان، نه طالبان و نه ارگ ریاست

جمهوری، هیچکدام مردم افغانستان را نمایندگی نمی کنند. آنچه تحت نام مذاکرات صلح برقرار شده است، ادامه سیاستهای جنگی سابق است.